

تحلیل احزاب کمونیست دنیا از پدیده فروپاشی شوروی و بلوک شرق (۲)

«تلخیص»

ضرورت درس گیری از پدیده فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اساساً بلوک شرق، ایجاب می کند که از منظرهای گوناگون به این موضوع پرداخته شود. تاکنون از زبان منتقدان و مخالفان نظام های سوسیالیستی، مطالب بسیاری درباره پدیده فروپاشی در جراید و نشریات ایران درج گردیده است، اما ارزیابی پدیده فروپاشی از منظر احزاب کمونیستی و سوسیالیستی جهان که کماکان خود را وفادار به آرمان های این مکتب می دانند، ما را با اقیانوس های متفاوتی آشنا می کند. به دنبال درج مقاله اتحاد جماهیر شوروی از انقلاب تا فروپاشی (نشریه شماره ۶) و فروپاشی شوروی پایان مدرنیته، بحران پست مدرن (نشریه شماره ۸) اکنون تلاش ما بر این است که در سلسله مقاله هایی، چکیده دیدگاه های برخی از احزاب کمونیست دنیا را به منظور تضارب آرا منعکس نماییم. این نظرگاه ها مستند به اسناد، سخنرانی ها و مصاحبه های نمایندگان احزاب کارگری و کمونیستی در کنفرانس های بین المللی کلکته با عنوان جهان معاصر و موضوعیت مارکسیسم (اردیبهشت ۱۳۷۲) و کنفرانس آتن با عنوان عوامل مؤثر در شکست سوسیالیسم در اروپای شرقی (خرداد ۱۳۷۴) است. لازم به یادآوری است که نشریه چشم انداز ایران از طرح تحلیل های دیگر و انعکاس آنها در نشریه به عنوان یک امر راهبردی استقبال می کند.

تحلیل حزب کمونیست کوبا

فروپاشی سوسیالیسم در اروپا، تجزیه اتحاد جماهیر شوروی و تحریم بی رحمانه آمریکا مشکلات اقتصادی عظیمی را برای کوبا به وجود آورده و این کشور را وادار ساخته تا تمامی انرژی خود را به کارگیرد و انقلابی ترین سلول های خود را فعال سازد تا بتواند مرحله ای را که ما «دوران ویژه» می نامیم با موفقیت پشت سر گذارد.

به نتیجه رسیدن کوشش های ما و دیگر تجربیات سوسیالیستی موجود، باید قانع کننده ترین دلیل برای زنده کردن امید و ایمان انقلابیون به آینده سوسیالیستی و کمونیستی نوع بشر باشد. ما از این فرصت برخورداریم که سهمی در کمک به مارکسیسم داشته باشیم و نسبت به وظایف عملی عمده و مهمی که از آن ناشی می شود، آگاهیم. اما در عین حال می دانیم که این کمک تنها جنبه عملی ندارد، بلکه تئوریک نیز هست و براین امر نیز آگاه هستیم که در شرایطی این چنین، وظیفه ای اجتناب ناپذیر در مقابل هر انقلابی مارکسیست قرار دارد و آن دست زدن به یک تحلیل انتقادی از تئوری و کار خود است. این فرصت فضا و دلگرمی لازم را به ما می دهد تا



دیدگاهمان را درباره مارکسیسم (هم در کلیت آن و هم از نقطه نظر کاربرد عملی و تئوریک آن در روند انقلاب‌ها) ارائه دهیم.

سنجش موقعیت کنونی مارکسیسم در جهان کاری بس دشوار است. این کوششی است برای درک یک پدیده معنوی بسیار پیچیده معاصر که نه تنها همگون نیست، بلکه دائماً در حال تحول است. در نتیجه فروپاشی (تجربه سوسیالیستی) در کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی، مارکسیسم به مثابه پایه تئوریک و ایدئولوژیک (آن تجربه) ضربه شدیدی خورد. این مسئله عکس‌العمل‌های گوناگونی را به وجود آورد و خط فکری جهان معاصر را هرچه ناهمگون‌تر کرد. تغییرات در اروپای شرقی یک پرسش صریح را در برابر ما قرار داد. بر سر مارکسیسم چه خواهد آمد؟

یک تحلیل منطقی ساده پاسخ سه سؤال زیر را ارائه می‌دهد:

۱. آیا مارکسیسم محو خواهد شد؟

۲. آیا همان‌گونه که هست باقی خواهد ماند؟

۳. آیا تغییر خواهد کرد؟

می‌بینیم که هر یک از این سه آلترناتیو امروز از مواضع مختلف مورد دفاع قرار می‌گیرد و در واقع صرف نظر از مواضع بینایی بر خوردهای عمده با مارکسیسم را در صحنه بین‌المللی امروز تشکیل می‌دهند که به اختصار آن را مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

گروه نخست نظریه مرگ مارکسیسم

برای بعضی‌ها فروپاشی سوسیالیسم به سادگی به معنای مرگ مارکسیسم است. این گروه شامل دشمنان قدیمی مارکسیسم و سوسیالیسم و همچنین کسانی است که تنها در اوج محبوبیت و نفوذ مارکسیسم به آن روی

آوردند و اکنون با عجله می‌کوشند نشان دهند که توبه کرده‌اند و با شرمساری گذشته مارکسیستی خود را پنهان می‌کنند. این جریان، فروپاشی یک الگوی اجتماعی را به معنای مرگ مفاهیم بنیادی مارکسیسم می‌داند. اما در شرایطی که بسیاری از عناصر پایه‌ای تئوری مارکسیسم، در این الگوی اجتماعی رعایت نشده است، چگونه می‌توان فروپاشی یک مدل اجتماعی را به معنای مرگ نظری مارکسیسم دانست؟ واضح است که مارکس، انگلس و عناصر کلاسیک مارکسیسم تصویری از ابعاد مشخص یک سوسیالیسم جهانی، مجرد و غیرتاریخی از همان نوعی که بعدها به عنوان «تنها الگو» معرفی شد، در نظریات خود ارائه نداده و حتی تمایلی به ارائه چنین مدلی نداشتند. آن‌ها حداکثر یک رشته اصول

بایه را مطرح کردند که برخی از آن‌ها در عمل مورد توافقی قرار گرفت. در این صورت چگونه می‌توان مارکسیسم را با مدل اجتماعی سوسیالیسم اروپایی یکسان پنداشت و فروپاشی آن را به معنای مرگ اندیشه مارکسیسم دانست. حتی اگر فرض کنیم که مرگ مارکسیسم مورد توافق همگان است، در آن صورت در برابر این پرسش قرار می‌گیریم که چه چیزی جای آن را خواهد گرفت؟ زیرا مشکلات اجتماعی و نابرابری‌هایی که به مارکسیسم موجودیت بخشید، از میان نرفته است.

گروه دوم نظریه دوام بدون تغییر مارکسیسم

این نظریه کسانی است که با وفاداری به میراث مارکسیسم و از موضع ایمان به مسئله می‌نگرند. این دسته معتقدند که می‌توانند بدون توجه به واقعیت یا حقایق اثبات شده در عمل، پاسخ‌نهایی به همه مشکلات را در آثار کلاسیک مارکسیسم یا جانشینان آن‌ها پیدا کنند. به نظر ما این طرز تفکر نه تنها خدمتی به مارکسیسم و سوسیالیسم نمی‌کند، بلکه مانع تجدید حیات آن می‌گردد به انفعال تئوریک دامن می‌زند و پراتیک مارکسیسم را به سطح افسوس خوردن دایم برای آن چه که پیش آمده، نزول می‌دهد.

گروه سوم نظریه نوسازی مارکسیسم

به نظر ما تنها این نظریه می‌تواند نقطه آغاز مناسبی در برخورد با اندیشه مارکسیسم باشد. این نظریه برخلاف دیدگاه نخست بر این اعتقاد است که مارکسیسم هنوز معتبر و زنده است و از سوی دیگر برخلاف گروه دوم که مارکسیسم را بدون تغییر مطلوب می‌داند، به ضرورت رشد مارکسیسم و انطباق آن با شرایط جدید اعتقاد دارد. اما در عین حال توجه به این نکته ضروری است که نوسازی

مارکسیسم در هر جهتی نمی‌تواند مطلوب باشد. در میان مدافعان نوسازی طیف‌های گوناگونی به چشم می‌خورد. از پیشنهاد کنندگان بازگشت به مارکس کلاسیک قرن نوزدهم گرفته تا طرفداران نظریه مدرنیزه کردن مارکسیسم به مفهوم تسلیم در برابر شرایط جدید در این جریان حضور دارند.

اما باید از این روش‌های افراطی پرهیز کرد. نه برخورد نیهیلیستی نسبت به تاریخ مارکسیسم بعد از مارکس و نه تحریف و نفی هویت مارکسیسم به منظور پیوند آن با شعارهای مدرن، هیچ کدام نمی‌تواند موضعی مناسب و واقعاً دیالکتیکی برای نوسازی واقعی و ضروری مارکسیسم باشد. تنها برخورد صحیح آن برخوردی است که مارکسیسم را به سطح درک دقیق

یک تحلیل منطقی ساده پاسخ سه سؤال زیر را ارائه

می‌دهد:

۱. آیا مارکسیسم محو خواهد شد؟

۲. آیا همان‌گونه که هست باقی خواهد ماند؟

۳. آیا تغییر خواهد کرد؟

**کارآیی دموکراتیک یک
پروژه سوسیالیستی
نه بر اساس تک‌حزبی
یا چندحزبی بودن آن بلکه
بر اساس درجه اعتبار
الگوی سیاسی به کار گرفته
شده و درجه همخوانی آن
با واقعیت مشخص
می‌شود.**

وضعیت پیچیده و دراماتیک کنونی ارتقاء دهد و بر پایه یک پراتیک انقلابی و دگرگون ساز، بار دیگر آن را به راهنمای مؤثری برای دستیابی به آرمان سوسیالیستی و کمونیستی بدل سازد. یک چنین نوسازی باید بر پذیرش انتقادی همه جنبه‌های مثبت تاریخ مارکسیسم و دیگر روندهای پیشروانه استوار باشد بدون آن که حتی لحظه‌ای اصول پایه‌ای تئوری و عمل مارکسیسم واقعی را نفی کند.

همه می‌دانیم که سوسیالیسم یک جامعه بی‌نقص نیست،... جامعه سوسیالیستی به عنوان یک جامعه در حال تکامل دارای کاستی‌ها و کمبودهایی در زمینه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز هست که نتیجه اجتناب‌ناپذیر شرایط دیالکتیک، بر روند پیدایش نو و مترقی به جای کهنه و عقب مانده است. این تضادها برطرف شدنی است، مشروط بر آن که از نظر سیاسی خواست رویارویی علنی با آن‌ها و جبران اشتباهات در اتحاد دایم و کامل با مردم وجود داشته باشد. اکنون به ناچار این پرسش مطرح می‌شود که چرا سوسیالیسم در بلوک شرق فرو پاشید؟ در این جا بدون آن که بخواهیم یک تحلیل همه جانبه از علل این مسئله به دست دهیم، تنها به بخشی از این علل اشاره می‌کنیم که بر اساس معیارهای ما ثابت می‌کنند که در این کشورها چیزی که از بین رفت نه سوسیالیسم به مثابه یک سیستم اجتماعی، بلکه الگوی معینی بود که به تدریج ارزش‌های سوسیالیستی خود را از دست می‌داد.

نفی جوهر دموکراتیک سوسیالیسم
در میان علل مستقیم فروپاشی، نفی جوهر دموکراتیک سوسیالیسم علت شاخصی است. آن نظام سیاسی که ساختمان سوسیالیسم در هر کشوری بر پایه آن بنا می‌شود -

نظام تک‌حزبی یا چندحزبی - همیشه باید بر تاریخ و بر توازن نیروهای سیاسی موجود در لحظه پیروزی انقلاب منطبق باشد. فرمول به کار گرفته شده به خودی خود ضامن موفقیت و یا خصلت دموکراتیک آن نیست. مسئله حیاتی پاسخی است که این فرمول برای واقعیت‌های موجود و برای واقعی‌ترین منافع مردم ارائه می‌کند. کارآیی دموکراتیک یک پروژه سوسیالیستی نه بر اساس تک‌حزبی یا چندحزبی بودن آن بلکه بر اساس درجه اعتبار الگوی سیاسی به کار گرفته شده و درجه همخوانی آن با واقعیت مشخص می‌شود. در بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی طبقه کارگر نقش رهبری کننده خود را از دست داد و در نتیجه تقویت روابط واقعاً دموکراتیک غیرممکن شد و یک قدرت انحصاری بدون مشارکت واقعی توده‌ها، حاکم

گردید.

تجدید نظر طلبی رهبران حزب

عامل انکارناپذیر دیگر، دستیابی به قدرت توسط گروهی بود که از آرمان سوسیالیستی دست کشید. وجود شرایط عینی و ذهنی این حقیقت را نشان می‌دهد که در اغلب این کشورها روند فروپاشی از بالا به پایین آغاز شد. امروز روشن شده است که برخی تحت شعار برحق تحول در سوسیالیسم را کد - به طور عمدی - و برخی دیگر به صورت افراط‌گرایانه به سمت سرمایه‌داری رانده شدند.

انتقال مکانیکی الگوی شوروی به سایر کشورهای سوسیالیست

انتقال مکانیکی الگوی اقتصادی و سیاسی شوروی به سایر کشورها نخستین اشتباهی بود که به تدریج جوهر مارکسیست - لنینیستی احزاب کمونیست را مخدوش کرد. این مسئله در کشورهای مورد نظر منجر به بیگانگی توده‌ها از حزب، سلب قدرت قانونی از طبقه کارگر، خودسری طبقه حاکم و بروز فساد شد که توده‌ها را از داشتن نقش رهبری در جامعه محروم کرد.

ویژگی‌های این الگو، رشد اقتصادی این کشورها را نیز در دهه گذشته تحت تأثیر قرار داد. در این رابطه داده‌های آماری و معیارهای متعددی وجود دارد. برای ماجنبه مهم قضیه این است که مکانیزم اقتصادی به کار گرفته شده ماهیت درونی و واقعی روابط سوسیالیستی را دچار انحراف کرد. تناقضاتی که در روابط جدید پدیدار گردید ناشی از عدم تکامل نبود، بلکه از دوری تدریجی این روابط از ماهیت سوسیالیستی نشأت گرفت. این مسئله در مکانیزم اقتصادی نیز بازتاب یافت و کارگران به دور شدن از ابزار تولید ادامه دادند،

بدون آن که به مالکین واقعی آن‌ها بدل شوند. در نتیجه این روند، زمانی رسید که نیروهای مولد دچار رکود شدند. به تدریج که روابط اولیه توان سوسیالیستی خود را از دست داد. راه‌های استفاده گسترده از پیشرفت‌های علمی و فنی هرچه بیشتر مسدود شد. فرم‌های اقتصادی ظاهری و نوبتی که در این کشورها انجام گرفت، هدف پرکردن شکاف‌های پدیدآمده از مکانیزم اقتصادی حاکم را بدون توجه به علل اساسی مشکلات دنبال می‌کرد. این شرایط در آگاهی اجتماعی شهروندان این کشورها تأثیر منفی گذاشت و به موضع‌گیری‌های عملاً ضد سوسیالیستی و طرفدار سرمایه‌داری انجامید. پرده‌پوشی تضادهای موجود و ارائه تئوری‌های توجیه‌گرانه احزاب حاکم، در دفاع از سیاست‌های رسمی موجب شد تا یک

در نتیجه فروپاشی (تجربه سوسیالیستی) در کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی، مارکسیسم به مثابه پایه تئوریک و ایدئولوژیک (آن تجربه) ضربه شدیدی خورد.

در میان مدافعان نوسازی

طیف‌های گوناگونی به چشم می‌خورد. از پیشنهاد کنندگان بازگشت به مارکس کلاسیک قرن نوزدهم گرفته تا طرفداران نظریه مدرنیزه کردن مارکسیسم به مفهوم تسلیم در برابر شرایط جدید در این جریان حضور دارند.

نوع مخالفت پنهانی در جامعه شکل بگیرد.

می‌سازد. این روند بنا بر ماهیتش یک روند ملی متکی بر خود است که از ریشه‌های تاریخی خود تغذیه می‌کند و به سمت ایجاد یک جامعه مدرن به پیش می‌رود. در این روند احترام به ارزش‌های ملی با حقیقی‌ترین ارزش‌های تفکر عام سوسیالیستی منطبق است.

راه‌کارهایی که بعد از فروپاشی باید آن را دنبال می‌کردیم
الف - اصلاح ساختار اقتصادی

فروپاشی سوسیالیسم در اروپای شرقی و اتحاد شوروی، به پیچیدگی اوضاع بین‌المللی که تحت آن کوبا می‌بایست با شرایطی نابرابر وارد مبادلات غیرمنصفانه‌اش شود، افزوده است. برای کوبا با مبادلات خارجی

تداوم این روند زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی مخالفت خاموش در میان اکثریت گردید. از همه زبان‌آورتر اشاعه این ایدئولوژی کاذب به عنوان مارکسیسم - لنینیسم در میان مردم بود که به تدریج ایده برتری اقتصاد بازار را همراه با تئوری به اصلاح بازدهی ناب اقتصادی جدا از هر چارچوب ایدئولوژیک به جامعه تزریق کرد. با رسوخ ارزش‌ها و آداب مصرفی غرب، ایده‌های دیگری به تدریج جای اهداف سوسیالیستی را گرفتند و اصول آرمانی سوسیالیسم واقعی جای خود را به اشتیاق همه‌گیر برای هر چه نزدیک‌تر شدن به جوامع غربی داد که تحت پوشش اقتصاد بازار توجیه می‌شد.

فشار نظامی و ایدئولوژیک امپریالیسم

ما نمی‌توانیم نقش مراکز قدرت سرمایه‌داری را در برهم زدن ثبات این جوامع سوسیالیستی نادیده بگیریم. فشار نظامی امپریالیسم، سوسیالیسم را وادار به تحمل هزینه ایجاد یک بخش صنایع نظامی قدرتمند کرد که بسیار فراتر از توان واقعی اقتصادی‌اش بود و پیامدهای جدی برای دیگر بخش‌های اقتصاد و سطح زندگی مردم داشت. علاوه بر این امپریالیسم به طور پیوسته یک تعرض ایدئولوژیک همه‌جانبه را علیه سوسیالیسم به پیش می‌برد. البته ایدئولوژی هوادار سرمایه‌داری که از جامعه مصرفی الگویی ایده‌آل می‌ساخت به این دلیل توانست رشد کند که ساختارهای موجود در بلوک شرق از درون فاسد شده بود. این ایدئولوژی که امپریالیسم با هر وسیله‌ای آن را به کشورهای سوسیالیستی صادر کرد به اعتبار این زمینه مساعد بود که توانست رواج پیدا کند. آمیخته شدن انگیزه‌های آشکار ضدانقلابی امپریالیسم با انگیزه‌های ارتجاعی و فرصت‌طلبانه موجود در این کشورها زمینه را برای تحولات بعدی مساعد کرد که در دگرگون‌سازی اتحاد شوروی به اوج خود رسید.

از خودبیگانگی توده‌ها

در شرایطی که به آن اشاره شد، قوام یافتن روابط نوین سوسیالیستی غیرممکن گردید و دست‌یابی به هدف رفع بیگانگی از نوع انسان و تبدیل او به عامل یگانه ذهنی - عینی تحت الشعاع تحولات ارتجاعی قرار گرفت. برای ما نقش رهبری مردان و زنان، نقش رهبری کارگران که بدون شرکت آگاهانه و داوطلبانه آن‌ها، ساختمان سوسیالیسم امکان‌پذیر نیست، از اهمیتی در مقیاس بالاتر برخوردار است. اما این جمع‌بندی نباید ما را به موضع‌گیری بدبینانه در مورد این مرحله از تکامل به شکلی که مورد نظر مارکس بود برساند. به علاوه یک چنین برخوردی با مارکسیسم مورد پذیرش تمامی جریان‌های سوسیالیستی نبود. کوبا یک نمونه از این واقعیت است. ما قصد نداریم خود را نمونه‌ای بی‌خدا معرف کنیم یا مسیر خود را عاری از اشتباه جلوه دهیم. کاملاً برعکس، در روند انقلاب کوبا ما مرتکب اشتباهاتی شده‌ایم، اما آن‌ها را علناً مطرح ساخته و به راه‌حلهائی در چارچوب اتحاد ناگسستن میان رهبری و مردم و احترام به حقیقت و اصول برخورد کرده‌ایم. بازسازی جایگاه زنان و مردان در جامعه و نقش آن‌ها در تحولات به معنای پیش‌راندن انقلاب تحت یک رهبری مسئول است که هم‌زمان با دگرگون ساختن واقعیت، خود انسان را نیز متحول

همه می‌دانیم که سوسیالیسم یک جامعه بی نقص نیست،... جامعه سوسیالیستی به عنوان یک جامعه در حال تکامل دارای کاستی‌ها و کمبودهایی در زمینه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز هست که نتیجه اجتناب‌ناپذیر شرایط دیالکتیک، بر روند پیدایش نو و مترقی به جای کهنه و عقب‌مانده است. این تضادها بر طرف شدنی است، مشروط بر آن‌که از نظر سیاسی خواست رویارویی علنی با آن‌ها و جبران اشتباهات در اتحاد دایم و کامل با مردم وجود داشته باشد.

شامل ۸۵ درصد صادرات و بیش از ۵۰ درصد واردات از بلوک سوسیالیستی، قطع این ارتباطات ضربه سختی بود. به دنبال این موضوع بحران انرژی در کوبا ابتدا به طور جدی ظرفیت تولید را کاهش داد که به نوبه خود از یک سو تأثیرات منفی مستقیمی بر سطح اشتغال کارگران داشت و از سوی دیگر تولید کالاهای مصرفی برای مردم را شدیداً محدود کرد. این وضعیت اجباراً تغییر کلی را در کاری که به منظور تصحیح اشتباهات آغاز کرده بودیم، ایجاد کرد. ما می‌بایست برای آن دسته از کارها که گذار کشور ما را از این دوران ویژه تضمین می‌کرد ارجحیت قابل شویم. بنابراین ادامه همه برنامه‌های اجتماعی برای ما غیرممکن گردید و فعالیت‌های کلیدی اقتصادی متوقف شد توزیع کالا میان مردم به منظور تقسیم مساوی موجودی اندکی که داریم، شدیداً جیره‌بندی شده است. ارجحیت‌های این دوران ویژه به شکلی تنظیم شده است که بقای ما را در شرایط فوق‌العاده دشوار کنونی تضمین نماید. به همین دلیل برنامه تغذیه که مسئله‌ای بنیادی است در اولویت اول قرار گرفته است. ضمن اینکه گام‌های سریع و مهمی در زمینه‌های مهندسی ژنتیک، بیوتکنولوژی و

تولید دارو برداشته شده است. تداوم برنامه توسعه جهانگردی که منبع درآمد ارزی برای کشور ما است، زمینه ایجاد مشاغل جدیدی را در زمینه پاسخ گویی به نیاز جهانگردان به وجود خواهد آورد.

اشکال گوناگون سرمایه گذاری خارجی، منجمله سرمایه گذاری های مشترک مورد تأیید قرار می گیرد، زیرا ما برای به دست آوردن سرمایه، تکنولوژی و بازار و همچنین زنده کردن نیروهای مولد خود نیاز به ایجاد شرایط مساعد داریم. این روند در عین این که بر مبنای اصول سوسیالیستی و برنامه ریزی مرکزی عمل می کند، منافع شرکای خارجی و مردم را نیز تأمین می نماید.

در شرایطی این چنین، وظیفه ای اجتناب ناپذیر در مقابل هر انقلابی مارکسیست قرار دارد و آن دست زدن به یک تحلیل انتقادی از تئوری و کار خود است.

بازسازی جایگاه زنان و مردان در جامعه و نقش آن ها در تحولات به معنای پیش راندن انقلاب تحت یک رهبری مسئول است که همزمان با دگرگون ساختن واقعیت، خود انسان را نیز متحول می سازد.

ب- ایجاد زمینه مشارکت بیشتر مردم

با وجود پیچیدگی شرایط دوران ویژه، تلاش برای مشارکت هر چه بیشتر مردم در روند دموکراتیزه کردن کوبا از طریق بهبود کار ارگان های مردمی ادامه دارد. تغییرات آغاز شده در اوایل سال جاری نتیجه مطالعه دقیق و در پاسخ به نیازها، براساس واقعیت جامعه و نه به خاطر خوشایند دیگران ایجاد شده است. مهم ترین این تغییرات، در زمینه روند کاندیدا شدن و انتخاب هیأت های نمایندگی شوراهای منطقه ای و شورای ملی بوده است که به عنوان یکی دیگر از راه های توسعه دموکراسی در آلترناتیو سوسیالیستی ما انجام گرفته است. نتایج به دست آمده به اندازه کافی گویا است. اکثریت مطلق مردم در انتخابات شهرداری ها در دسامبر ۱۹۹۲ و دو ماه بعد در انتخابات هیأت های نمایندگی منطقه ای و نمایندگان شورای ملی شرکت کردند.

ج- تغییر نوع نگرش به مذهب

با آگاهی از عملکردهای ضمنی گذشته در جهت حذف معتقدان به مذهب از حزب، چهارمین کنگره حزب در اکتبر ۱۹۹۱ قطعنامه ای را به

منظور لغو چنین اقداماتی به تصویب رساند. این قطعنامه که عضویت در حزب را نه براساس اعتقادات مذهبی بلکه براساس دفاع از دستاوردها و بهزیستی مردم و برخورد کمونیستی با این وظیفه، مورد قضاوت قرار می دهد. این نحوه برخورد حزب را پربارتر کرده و توان آن را برای به حرکت درآوردن ملت قوام بخشیده است.

د- به کارگیری جوانان در رهبری سیاسی اجتماعی

شیوه های جدیدی که در روند اصلاح روال کار سازمان جوانان کمونیست به کار گرفته شده است، به دور از هرگونه تفکر کلیشه ای و سرشار از روح کوبایی است. اکنون سه نسل در یک حزب قدرتمند و رهبری دولت گرد آمده اند. به عنوان مثال می توان به ترکیب مجلس ملی، قوه مجریه و شورای دولت بعد از آخرین انتخابات اشاره کرد. این امر به جوانان اجازه داد تا هرچه بیشتر خود را با روند انقلابی در پیوند بدانند. البته تضادهایی هست که وجود آن ها امری طبیعی است و قرین بودن آن با زاده شدن نسل جدید اجتناب ناپذیر است.

ه- تلفیق کار و آموزش

تلفیق کار و تحصیل به عنوان میراثی از خوزه مارتی و مارکس کاری درست است که از انقلاب کوبا سرچشمه گرفته است. ایجاد امکانات واقعی برای تحصیل و در عین حال کار تضمین شده، راه ویژه ای به سمت پیشرفت و دگرگونی انسان و شرایط زندگی اوست. طرح های ما توسط خودمان پایه ریزی شده، به اجراء درآمده و با گوشت و خون خود از آن دفاع کرده ایم.

